

«به نام یکتاخدای درخشنده ترین»

«سُفْحِ سَرْدِیْرِ»

(نشریه ویسپویش - سال یکم - شماره سوم)

دوستانِ نازنینِ ویسپویشی:

روزگارتان به نیکی و شادی و تندرستی، در هر کجای زمینِ نازنین مان که هستید! اینجا که من نشسته‌ام، نیمه شبی است گرم و ملتهب که جز با پنکه‌ای در کنار، اندکی آرام نمی‌گیرد. روبرو کوهساری نه چندان بلند و افراشته با خانه‌هایی اغلب خاموش و کورسوی چند روشنایی...

ماه با تمام قوا تابان و ستارگان به نهایتِ درخشش در کار، تا شبی زیبا را از برای ساکنان زمین تصویر کنند. اما پس چرا آدمیان، خود تن به این زیبایی و آرامش نمی‌دهند و به آزار هم کمر بسته‌اند؟! راستش را بخواهید، کمتر آبِ خوشی است که از گلو پایین رود وقتی که به یاد آید

در همین نزدیکی‌ها یا اندکی آنسوتر، آدمیان به کار نابودی هم کمین کرده‌اند!

حاکمانِ پلید کار، با لبخندهای نفرت‌انگیز و پنجه‌های خونین، حاضرند برای بقای خود، هر تعداد انسان را از هر سن و سال که لازم باشد، از میان بردارند تا چند صبحی بیشتر بر تخت قدرت بنشینند.

حاکمان کنونی زمین، بنده‌های هوی و هوس خویششانند و نوادگان ضحاک و فرعون و همکاران دجال! هر که در برابر خودخواهی و طمع آنان بایستد، نابود می‌شود و چیزی جلودارِ جاه‌طلبی‌های آنان نیست. نه گریه‌ی مادران و نه ناله‌ی پدران! نه درد برادران و نه زجر خواهران! نه التماس کودکان و نه فغان یتیمان...

حاکمان از تمامی ابزارهای ممکن، حتی از نام خدا سود می‌برند تا جیب خود را پُر کنند و دنیای خود را بهشت و دنیای دیگران را جهنم سازند. اما آنها سخت ضعیف و بیچاره‌اند! می‌دانید چرا؟ یکی اینکه قوانین هستی را دست کم گرفته‌اند و از یاد بُرده‌اند که از آنها بزرگ‌ترش، سرانجام تسلیم خاک شده و تمامی اندوخته‌های خود را برای وارثان آینده گذارده و رفته‌اند!

دوم آن که آنها در واقع قدرتی ندارند اگر که جهل مردم نباشد!

براستی ضحاک قدرتی نداشت اگر که مردم، از او نمی‌ترسیدند و پای تومار دروغین عدلش را مُهر نمی‌کردند! البته مردم بهتر از هر کسی می‌دانستند که او فقط یک دروغگوی بدکار است اما بخاطر ترس‌ها یا حتی منافع پستِ کوتاه‌مدت‌شان، حاضر می‌شدند به چیزی که خودشان هم باوری به آن نداشتند، شهادت بدهند! یعنی تأیید کنند که ضحاک حاکم خوبی است و آنها هم حکومتش را دوست دارند. ضحاک هم به خوبی می‌دانست که آنها دوستش ندارند ولی روی ترس و طمع‌شان حساب باز کرده بود! او پادشاه ترس‌ها بود...

تا آن که شیرمردی چون کاوه، از میان مردم هراسانِ خاموش برخاست و تمامی حساب‌های ضحاک و مزدوران او را برهم زد. این یعنی که اگر کسی نباشد که کولی بدهد، کسی هم نخواهد توانست که کولی بگیرد!

اما تمام این سیستمِ کولی گرفتن و کولی دادن، بخاطر عدم تربیت صحیح اجتماعی و اخلاقی است. اگر مردم از کودکی به حقوق انسانی خودشان آگاه شوند، دیگر کسی نمی‌تواند آنها را به بیگاری و بردگی بگیرد، به جنگ وادار و به دشمنی و تبعیض دچار کند و از این گل‌آلودگی‌ها ماهی خودش را از آب بگیرد.

دیروز با نیک‌مردی در این خصوص صحبت می‌کردم که گاه و بی‌گاه، لای حرف‌هایش تمسخرهای نژادی درباره برخی اقوام داشت. من هم به در گفتم که دیوار بشنود، به او فهماندم که همه چیز از ما آغاز می‌شود! یعنی لازم نیست خیلی دور برویم و خیالبافی کنیم. کافی‌ست که از خودمان شروع کنیم. بعد برسیم به خانواده و بچه‌های مان و فامیل و همسایه و محیط کار و محله‌مان و...

اما چطور می‌شود وقتی که خودمان هنوز به چیزی باور نداریم یا به آن عمل نمی‌کنیم، آن را به دیگران آموزش بدهیم؟ «رطب خورده، منع رطب چون کند»!

وقتی ما هنوز خودمان به برابری دختران و پسران، عدم تبعیض بین سیاه‌پوست و سفیدپوست و زردپوست، برابری نژادها و اقوام و... اعتقاد قلبی نداریم، چطور می‌توانیم از اوضاع موجود در جهان گلایه کنیم؟! درست فکر کنیم! مگر دلیل همه‌ی جنگ‌های عالم چیست؟ ریشه‌ی همه جنگ‌ها، یا خودخواهی است یا نادانی. همواره یکی یا گروهی هست که بگوید من بهترم، پس حق دارم برای تسلط بر بقیه، آنها را بزنم و در بند کشم و حتی در صورت لزوم، از بین ببرم. این برتری‌جویی نامشروع موجب بیشتر فسادها و جنگ و جدل‌هاست.

در اینکه بالاخره در هر کاری، کسی از کسی بهتر تواند بود، شکی نیست، ولی اگر این اختلاف در دانش و مهارت، باعث دشمنی و کشتار شود، باید گفت که آن فرد دانا یا ماهر نیز، نادانی بیش نیست! زیرا دانش و مهارت، وقتی ارزش دارد که در جهت سازندگی، خوشبختی و آبادی از آنها استفاده شود و گرنه آن دانشی که تبدیل به کشتار و نزاع شود، دانش حقیقی نیست چون رو بسوی روشنایی و یگانگی ندارد.

یادتان هست که این سخنان را از چه شب مهتاب زیبایی آغاز کردیم؟! حیف که در همین لحظات که ما از عشق و نور و شادی و نیکبختی نوشتیم و خواندیم، صدها زندگی از سر جنگ و گرسنگی و نداشتن امکانات اولیه زندگی و بهداشتی، در هرسوی زمین از هم پاشید و نابود شد.

و هر که بخواهد این همه تباهی را درمانی شود، از هرسو دچار تهمت و آسیبِ خوانخواران قرار خواهد گرفت؛ یعنی بخاطر عدم همراهی با کشتارگران، یا متهم به ترسوئی می‌شود یا برای بازی نکردن در سیستم سودجویان، به عدم واقعگرایی در همدستی با ضحاکان سیاسی و تجاری!

درحالی که پایانِ خونریزی و خشونت و فقر و گرسنگی، آرزوی دیرین هر انسان نیک‌خویی بوده و هست؛ رویایی همیشگی که هر بار به دلایل واهی، تحقق نیافته است. بی‌شک این عدم تحقق، تقصیر همه ما بشریت، از حاکمان خونخوار تا محکومان خاموش است که نهایتاً اوضاع جهان، چنین نابسامان شده است. اما پس راه‌حل چیست و ما چه توانیم کرد؟

ما باید سخن بگوییم. نباید خاموش بمانیم. باید رویاپردازی کنیم. باید از دنیای آینده‌ای سخن برانیم که در آن دشمنی و جنگ به حداقل رسیده است. جهانی که در آن بشریت به این درجه از آگاهی رسیده که فریب حاکمان پلید و دزد را نخورد و وارد هیچ جنگ مقدس و نامقدس نشود. شاه‌کلید نجات، در آگاهی و باخبری است. باخبری از خبر حقیقی... و اینکه مردمان باید آگاه شوند و آگاه‌زندی کنند.

این آگاهی از ما و شما آغاز می‌شود. این آگاهی، مُسری است (چنان‌که خرافات هم مُسری است!) به شرطی که فرد آگاه، در وقتِ ممکن، خاموشی نگزیند و با سخن و عمل، آگاهی عزیزش را منتشر کند.

و آگاهی جز از مسیر اندیشه، مطالعه، تجربه، تحصیل و عشق به دست نمی‌آید. این، چراغ راه زندگی است و هر نوجوان و جوانی باید از سر عشق و آگاهی، برای روزی بکوشد که جهان یک گام بسوی این هدف نزدیک شده باشد.

خیال‌بافی می‌کنم؟ به گمانم نه! ماهِ زیبا و ستارگانِ اعظمِ رخشان، به من می‌گویند که انسان راه درازی در پیش دارد و در این راه، نیازمند اتحاد است. راهِ دیگری، جز آگاهی از حقایق برای ما انسان‌ها باقی نمانده است، حالا چه عده‌ای از سر نادانی خوش‌شان نیاید و چه عده‌ای از تصور آن نیز وحشت برشان دارد!

راهی جز آگاهی برای آگاهی، (فارغ از هر سود و زیان کوتاه‌مدت) برای نوع انسان باقی نمانده است و ما و شما، از آن نسل‌هایی هستیم که در تاریخ آینده، از کوشش‌های موثر ما در جهت تحکیم آگاهی و آزادی یاد خواهد شد. بسان گل‌های زیبا و خوشبویی که بر سر مُردابِ گیتی در این عصر روییده‌اند تا نشان دهند که انسان تا چه اندازه قابلیت دارد که در مرکز تاریکی‌ها بایستد و با شجاعت، چراغش را روشن بدارد و تا جایی که می‌تواند، نور بیفشاند.

و نخستین گامِ آگاهی، آن‌که
تومار ضحاکان را مُهرِ تأیید نزنیم...
ارادتمند - آ.آ.
۷ مرداد ۱۴۰۳

vispoubish.com